

سید محمد کوپامو .

قاضی عثمان بنالی سندی .

از فحول علماء ، بزهد و تقوی ممتاز است ، و در دهلی میباشد .

مخدوم جهان سندهی .

در سوستان است . از فحول علماء ، و بزهد و تقوی ممتاز است .

شیخ بهلول دهلوی .

شیخ تاج الدین دهلوی .

میر عبد الاول دکهنی .

جامع جمیع علوم بود .

ملا جمال مدرس ، ملتانی .

ملا عثمان بنگالی .

میر منیر .

در سلک سپهیان انتظام بود .

میر عبد الحی صدر .

خراسانی بود ، و حضرت جذبت اشیانی اوزا ، صدر الافضل ساخته

بودند . سالها ، در خدمت حضرت خلیفه الہی بود .

## ملا تقی الدین ششتوری .

علوم عقلی و نقلی نیکو میدانده و در ملازمت حضرت خلیفه الهی، مورد مرام شاهنشاهیست .

## شیخ فرید بنگالی .

دانشمندی، متبحر، و متقی، و محدث، و از اهل وجد، و ذوق بود .

## شیخ تاج الدین دهلوی .

از مریدان شیخ من پائی پتی، و متصوف بود .

## ذکر مشائخ هندوستان .

که این فقیر، اکثر ایشانرا ملازمت نموده، و زمان حضرت خلیفه الهی را دریافته اند .

## شیخ سلیم سیکری وال .

از مشائخ وقت، بر ریاضت، و مجاهده، امتیاز داشت . و صاحب کرامت، و خوارق و عادات جلیله بود . و بست و چهار حج بجا آورده، و باز سفر حجاز نموده یکبار پانزده سال در مکه اقامت داشت . حضرت خلیفه الهی شهر فتحپور را، بتقریب آن بزرگوار، چند سال تختگاه ساختند . در نهمصد و هفتاد و نه، برحمت حق پیوست .

## شیخ نظام الدین امیثمی وال .

صاحب کمالات صوری و معنوی بود . و در ریاضت، و مجاهدات رتبه عالی داشت . و بر سجاده مشیخت، و ارشاد متمکن بوده . هدایت طالبان می نمود . بعظام بقا خرامید .

## شیخ محمد غوث .

برادر شیخ بهلولست ؛ دعوت اسما دانستی ؛ در لباس شیخی ، کمال جاه ، و مرتبه داشت . حضرت خلیفه الهی را با و حسن ظن بسیار بود ؛ چنانچه یک کرور وظیفه ، بشیخ داده بودند .

## خواجه عبد الشہید .

نبیرا خواجه ناصر الدین عبید الله احرارست ؛ بغایت بزرگ ، و صاحب کمالات انسانی بود . مدت بیست سال ، در هندوستان بود ، و حضرت خلیفه الهی ، پرگنه جماری را ، در وجه وظیفه او مقرر داشته بودند . قریب در هزار کس ، فقرا و مستحقین ، بوسیله خواجه اوقات میگذرانیدند . چون وقت ارتحال قریب رسید ، عازم سمرقند شدند ؛ و میگفتند که استخوان خود را ، میبریم ؛ و بعد از رسیدن بشش روز در سمرقند رحلت نمودند .

## شیخ مبارک ناگوری .

از فحول علمای روزگار ، و مسائلم کرام بود . در توکل شانی عظیم داشت . در مبادی احوال ، پیش خطیب ابوالفضل کازرونی ، و مولانا عماد ظامی ، در کجرات ، کسب علوم نموده بود . و در آخر عمر ، تفسیری نوشته عربی مشتمل بر چهار مجلد ، موسوم بمذبح العیون ، قریب تفسیر کبیر ، و بغیر آن نیز ، مولفات شریفه دارد . قریب به پنجاه سال ، در دارالخلافت اگبه ، بافاده ، و افتخار ، گذرانیده ، و از ایات کمالات او ، فرزندان صاحب کمال اند ، که فخر روزگار توانند بود . مثل علامی شیخ ابوالفضل ، و ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی ، و شیخ ابوالخیر و غیرهم . میفرمودند ، که اسمای فرزندان را ، بروفق مسعیات داشته ام . و در شهر ذیقعدة ، سنه احدی و الف ، در لاهور برحمت حق در پیوست . و شیخ کامل و فخر المکمل تاریخ اوست .

### شیخ ادھن جونپوری .

صاحب کمالات معنوی بود؛ و سالها ارشاد طالبان نمود.

### شیخ بیخودی سنبلی .

بصفا باطن، و کمال معنوی اشتهار داشت .

### میان وجیه الدین گجراتی .

مدت پنجاه سال، بر جاده ارشاد، و هدایت متمکن بود. بفقیر، و فاقه و توکل گذرانیدی؛ و همه وقت، درس گفتی؛ و علوم نقلی و عقلی، خوب دانستی. صاحب تصانیف شریفه است. بر اکثر کتب علمی، شروح و حاشیه نوشته.

### شیخ الهداد خیر آبادی .

صاحب ارادات، و حالات بود. سالها، ارشاد طالبان نمود.

### شیخ نظام نارنولی .

سالها بر جاده مشیخت ارشاد طالبان نمود.

### شیخ جلال تانیسری .

صاحب معارف، و حالات، و مورد کمالات صوری، و معنوی بود، و سالها ارشاد طالبان، اشتغال داشت.

### شیخ داؤد جهنی وال .

صاحب ذوق، و سماع، و وجد و ذکر بود. سالها بر مسند ارشاد، هدایت طالبان نمود.

## شیخ موسی آهنگر.

که بکشف، و کرامات اشتهار دارد؛ در اوائل سلطنت حضرت خلیفه  
آلهی در گذشت؛ و در لاهور مدفونست.

## شیخ نعمت الله گجراتی.

معرفی مشرب، و حلیم طبیعت بود.

## شیخ عبد الغفور اعظم پوری.

سالها، در پرگنه اعظم پور، بارشاد طالبان گذرانید.

## شیخ یوسف هرکن.

مجدوب لاهوری، که بمکاشفه مشهور و معروف بود.

## شیخ رحمت الله.

برادر شیخ حمید محدث صاحب حالات صوری، و معنوی بود.  
و چون در گجرات بیمار شد، در سنه نهصد و نود و پنج، عزیمت مکه  
نموده، آنجا فوت شد.

## شیخ عبد الله بداونی.

که در اصل هندو بوده است؛ و در وقت خواندن گلستان، چون بنام  
پیغمبر رسیده، از استاد پرسید، که این چه کس است، و استاد پارا بیان  
از مناقب آنحضرت نموده و بشرف اسلام مشرف گشته؛ بعلم و فضل،  
موصوفست؛ و بوزع، و تقوی، معروف.

### شیخ طاهما.

از خلفای شیخ سلیم است، و در گجرات میبود.

### شیخ صاه.

از خلفای شیخ ادهن است، و سالها در گجرات بود، و همانجا در سنه نهصد و نود و چهار فوت کرد.

### شیخ عبد الله سهروردی.

در گجرات بود.

### شیخ کپور.

مجدوب، در گوالیار میبود. و عوام هند را، عقیده طرفه است در باب او.

### میر سید علاء الدین اودهنی.

از بزرگان وقت بود؛ بکمالات انسانی اتصاف داشت؛ این بیت بخاطر ایشان رسید.

\* بیت \*

ندانم انکل خود در چه رنگ و بو دارد؛  
که مرغ هر چمنی، گفت و گوی او دارد.

### شیخ اله بخش گده مکتسور.

خالی از جذبه نبود.

### سید صالح فتح پوری.

که بفتح پور میوه، اشتها دارد و نیز خالی از جذبه نبود.

## سید احمد مجذوب عیدروسی .

که امروز، در بروج است؛ و خوارق بسیار از او دیده شده و صاحب مکاشفه است .

## سید جلال قادری اگروی .

از بزرگان وقت بود؛ این فقیر، چند سال، بایشان همسایگی داشت .

## شیخ کبیر ملتانی .

از فدایر قطب الواصلین، شیخ بهاء الدین ذکریا، در ابتدای حال، شرب خمر نمودی، و ارتکاب اقسام ملامتی کردی . چون بخدمت حضرت خلیفه رسید، تربیت یافته، تارک شد و روش آبابی گرام گرفت .

## شیخ حبیب الله صوفی .

صاحب حال بود .

## شیخ ابواسحاق مهرنگ لاهوری .

اهل لاهور را، باو عقیده کشف و مشاهده است .

## سید مبارک الوری .

خالی از جدیه نیست، و از ارباب ریاضت است .

## شیخ کمال الوری .

خلیفه و خویش شیخ سلیم است .

## شیخ ماکهو آگوه .

مجدوب بود ؛ و سخنان غریب ، که انکشاف باطن ازان شدی ،  
از و بسیار واقع میشد .

## شیخ علاء الدین آگوه .

او نیز مجدوب ، و صاحب کمال بود .

## سید مبارک گوالیری .

از نشاء جذبه بهره مند بود . روزی شخصی در حالت غلبان حال ،  
ازو پرسید ، که چه حال دارید؟ بزبان هندی گفت ؛ که جی سی لاگی  
هی یعنی جانور ، نو آمده را ، که چشم درخته می آورند ، و چون در سه روز  
میگذرد ، و او را اندکی انسی بهم میرسد ، اندکی از چشم او وا کند ،  
و آهسته آهسته ، اندک اندک ، چشم او را ، و ساخته ، آشفائی سازند .  
انگه اندکی از چشم او را ساخته باشد ، باین عبارت اطلاق کنند .

## شیخ خلیل افغان .

## شیخ خواجه خضر بختیار .

سالها ، در آگوه بود . و باز ، و جره ، بسیار داشت . و اسباب نداشت .  
اکثر اوقات شکار کردی ، و طعام همه وقت در مطبخ او موجود بودی ؛  
و اگر در روزی ، چند کس می آمدند ؛ و هر یک جدا جدا می آمدی ،  
بهر کس طعام تازه آوردی ؛ و بفقرا ، و مساکین خیرات کردی ؛ بعضی گمان  
کیمیاء باو داشتند ، اما نه چنان بود .



## شیخ منور آگوه .

مجدوب، سالک بود؛ و بفقیر، و توکل گذرانیدی؛ و امیرا مرید  
گرفتی .

## شیخ حسین .

خلیفه شیم خوارزمی . درویش صفا کیش، و صاحب وجد، و حال  
بود . سالها در آگوه گذرانید .

## شیخ حاجی احمد لاهوری .

## شیخ احمد حاجی پولادی .

مجدوب سندی .

## شیخ جلال حاجام سندی .

## شیخ بهنک کاکوری .

## شیخ محمد عاشق سنبلی .

## شیخ عبد العزیز دهلوی .

صاحب مکاره اخلاق بود .

## شیخ مصطفی دریا بادی .

## شیخ حسین اودهه .

## شیخ حمزه مجدوب .

- شیخ ابن امر و هه .
- شیخ قیس خضر ابادی .
- شیخ عبد الکریم سهار موسی .
- شیخ رکن الدین .
- ولد شیخ عبد القدوس ، گنکوہ .
- شیخ حبیب لاهوری .
- شیخ سعدی کاکوری .
- شیخ حامد ملتانی گیلانی .
- شیخ پیارہ کوریہ .
- شیخ محمد جیبہ .
- ملا طاہر سی .

محدث ، گجراتی .

- شیخ نصیر کیمراگر ہندوی .
- شیخ ذکریا اجودھی دہلوی .
- شیخ عبد الکریم پانی پتی .
- شیخ تاج الدین لکھنوی .

شیخ ابوالفتح گجراتی .

شیخ بهاء الدین مجذوب ، سنبلی .

شیخ برهان الدین کالی وال .

از مشائخ وقت ، بوجد ، و حال ، و زهد ، و تقوی یگانه وقت بود .

شیخ محمد بهکری .

در اصل ، از ولایت بهار است . پدر او از امرا بوده . در عتقوان جوانی ، او را وسوسه شده ، و سیر بلاد ایران کرده ، در بغداد طالب علمی نموده ، در مکه حدیث خوانده ، مدت چهل سال ، در پنن فهرزاده ارشاد طالبان نمود . در تصوف تصانیف دارد .

شیخ وجیه الدین گجراتی .

معاصر میان وجیه الدین ست . در توکل ، و فقر شانی عظیم داشت ، و اهل آندیار ، باو اعتقاد ولایت دارند . در سنه نهصد و نود و پنجم ، در گذشت .

پوشیده نماند ، که در ایام دولت ، این بادشاه ، حقائق آگاه ، ازین طایفه در بلاد هند ، بسیار بودند ، و هستند . که این کتاب تفصیل اسمی ایشان را بر نیاید . و تبرکاً جمعی را ، که اکثر اهل روزگار ، بر بزرگی ایشان اعتقاد دارند ، و این بیچاره ، خدمت اکثر ایشانرا دریافته و به بزرگی عقیده دارد ، یاد کرده شد .

## ذکر حکما.

## حکیم الملک.

علم حکمت، و دیگر علوم، و طب دانستی. نام او شمس الدین محمد ست. حضرت خلیفه الهی خطاب حکیم الملکی دادند. در آخر، عمر بزیارت حرمین رفت؛ و آنجا فوت شد.

## حکیم سیف الدین.

شجاعی تخلص. چند سال در هند بوده، باز بولایت رفت.

## حکیم زنبیل شیوازی.

از مقربان درگاه عالی بود.

## حکیم مصری عرب.

صاحب علم و عمل طبابت ست؛ و عمریست که طبابت میکند. و درین فن رتبه عالی دارد؛ و صاحب مکارم اخلاق، و محامد اوصافست.

## حکیم عین الملک شیوازی.

در علم کحل، رتبه عالی دارد. و صاحب مکارم اخلاقتست.

## حکیم مسیح الملک شیوازی.

تربیت یافته حکیم نجم الدین عبد الله بن شرف الدین حسین بود. و صاحب مکارم اوصاف بود.

## حکیم علی .

خواهرزاده، حکیم الملک . بفضائل مکتسبه، موصوفست؛ و بمعالجه مرضی مشغول بود؛ و از مقربان درگاه عالیست .

## حکیم ابو الفتح گیلانی .

که در خدمت حضرت خلیفه الهی، تقرب تمام یافته بود؛ بحدت فهم وجودت طبع، و دیگر کمالات انسانی امتیاز داشت . و در سده نهصد و نود و شش، در گذشت .

## ملا میوم سلیمان .

از ما وراء النهر بود . بحداقت و سلامت نفس، موصوف بود .

## حکیم جلال الدین مظفر اردستانی .

العال در خدمت حضرتست .

## حکیم احمد تتوی .

جامع فضائل بود . در عرب، و عجم، سیر کرده بود، و انبساط طبع داشت .

## حکیم حسن گیلانی .

صاحب اخلاق حمیده است .

## حکیم هملم .

برادر حکیم ابوالفتح است؛ بفضائل، و کمالات آراسته ست .

حکیم فخر الله شیروازی .

مهارت در طب علمی و عملی دارد .

حکیم لطف الله گیلانی .

بعداقت انصاف داشت ؛ در ملازمت مریم مکانی بود .

ملا میر طبیب .

هرزی بود . نبیره عبد الحی هرزی متبرک بود .

مهادیو طبیب .

هندوستانی .

ملا شهاب الدین .

حکیم گجراتی ، خالی ارضیلت نبود .

شیخ بهینا .

بن شیخ حسن پانی پتی . در جراحی دستی تمام دارد ، و در

معالجات فیل از غرائب است .

درکه بل طبیب .

ابی طبیب .

حکیم احمد گیلانی .

شاگرد حکیم الملک .

## ملا قطب الدین .

کعال، در جراحی دستگاہ عظیم داشت .

## بیارچو .

امروز، در جراحی و کعالی ممتاز است .

## بمپرو هندوی .

جراح در وادی خود امتیاز داشت .

## چندر سین .

هندوی جراح، نیز بار قریب بود .

## ذکر شعرائیکه در ایام سلطنت خلیفه الهی .

در هندوستان صاحب تخلص دیوان بودند؛ و نیز هستند .

## ملا غزالی .

مشهدی، چند سال، در پیش خانزمان بود . و چون خانزمان بقتل رسید، در خدمت حضرت خلیفه الهی میگردانید . چند کتاب مثنوی، و دیوان شعر دارد؛ و کلیات او قریب صد هزار بیت میگویدند . در زبان تصوف، مناسبت تمام داشت .

\* شعر \*

شوزی شد . و از خواب عدم دیده کشودیم؛

دیدیم که باقیست شب فتنه، غفودیم .

پا ز مرگ خود نمی ترسیم، اما این بلاست؛  
 کز تماشای بتان، محروم میباید شدن.  
 چرخ فانوس خیال، و عالمی حیران درو؛  
 مردمان، چون صورت فانوس سرگردان درو.  
 خفتگان خاک یکسر کشته تیغ تو اند؛  
 هیچ دخلی نیست، شمشیر اجل را درمیان.  
 بحرست ضمیر من که گوهر دارد،  
 تیغست زبان من که آذر دارد؛  
 صور قلم نفعه محشر دارد،  
 مرغ ملکوتم سخنم پر دارد.

### ملا قاسم کاهی.

بفضائل، و کمالات موصوف بود؛ و در علم موسیقی تصنیفات  
 دارد، و صوت و عمل بسیار بسته. و در کمال بی تعلقی، و آزادگی  
 میگذرانید. مدت صد و بیست سال عمر یافت؛ و جواب بوستان گفته؛  
 و دیوان اشعار دارد؛ و از انجمله است؛ \* شعر \*

چون سایه هم‌هیم، بهر سو روان شوی،  
 باشد که رفته رفته، بما مهربان شوی.  
 چون ز عکس عارضش آئینه برگ گل شود،  
 گر دران آئینه طوطی بنگرد، بلبل شود.  
 مرغ تا بر فرق مجنون پر زدن آغاز کرد،  
 آتش سودلی لیلی بر سو او نیز کرد.



## خواجه حسین مروی .

در اصل وزیر زاده است . کسب علوم نموده ، بادراک عالی ، وحدت فهم ، از اقوان امتیاز داشت . سالها ، در خدمت جنت آشیانی ، همایون بادشاه بود ؛ و قرب تمام داشت . از مجلسیان بهشت آئین بود ؛ ازوست - \* بیت \*

آنم که ممالک سخن ملک منست ،

مراف خرد صیر فی ملک منست .

دیباچه کن ، ز دفتر من ، وز فی ست ؛

اسرار دو کون ، بر سر کلک منست .

محببتی که مرا با تو هست ، میخواهم ،

همی تو دانی ؛ و من دانم ، و خدا داند .

قصیده گفته ، که مصرعه اول ، جلوس حضرت خلیفه آلهی ، و مصرع  
ثانی تاریخ ولادت با سعادت ، شاهزاده سلطان سلیم میشود . این مطلع  
ازانست . \* مطلع \*

تله الحمد ، از پی جا ، و جلال شهریار ،

گوهر مجد از محیط عدل آمد آشکار .

در اخر عمر خصت وطن گرفته ، بکابل در گذشت .

## شیخ ابو الفیض فیضی .

ولد شیخ مبارک ناگوزی ست . که از علمای کبار ، و مشائخ بزرگوار

بوده ، در توکل ، و تجرید ، شادی عظیم داشت . شیخ فیضی ، در

خدمت حضرت خلیفه آلهی ، نشر و نما کرد ؛ و بخطاب ملک الشعرائی ،

شرف امتیاز یافته ؛ و در فنون ، شعر بد بیضا دارد . و موارد الکلم ، نام

کتابی، در اخلاق نوشته؛ که حروف منقوط ندارد؛ و تفسیر کلام الله، فیز بی نقط تمام کرده، موسوم بسواطع الالهام؛ و دیوان شعر، پانزده هزار بیت زیاده است؛ و چند مثنوی دارد. و بموجب حکم شاهنشاهی سی خسته را میگوید. و در شعر سرآمد شعرای وقت است. و در انشاء مفرد، و یگانه است. علم غریبه، و حکمت، و طب، و دیگر علوم ورزیده، از روی جامعیت، نظیر خود ندارد. و این فقیر را، از صغر سن، بآن یگانه عصر، نسبت صداقت است. و در مکارم اخلاق، و انبساط طبع، بی همتا است. ذات ملکی صفات او را، بروزگار منت است؛ این چند بیت از آن پاک نهاد، بر سبیل یادگار قلمی شد.

\* ابیات \*

مژگان مبند، چون قدم از دیده میکنی؛  
 مردان را، برهنه نهادند پای را.  
 چه دست میبری، ای تیغ عشق، اگر داد ست،  
 بـر زبـان ملامت گـر زلیخـا را.  
 نظر فیض چو بر خاک نشینان فگنم،  
 موز را مغز سلیمان رسد از قسمت ما.  
 مشکل، که سیل دیده بگردش در اردت؛  
 طوفان نوح می طلبد آسیای تو.  
 ای عشق رخصت ست، که از دوش آسمان،  
 بر دوش خود نهم علم کبریای تو.  
 کعبه را ویرانه مکن، ای عشق، کانچاک نفس،  
 که گهی پس ماندگان راه منزل می گذد.  
 در خود، فرو رو از طلبی آرزوی جان،  
 با کاروان بگویی، که یوسف بچاه نیست.

## \* رباعی \*

تا چند دل بعشوا خوبان گرو کنم،  
 این دل بسوزم، و دل و دیگر ز نو کنم.  
 سر بر نزد ز باغ امیدم گلی نشاط،  
 تاکی هوس بگرم و حسرت در و کنم.  
 فیضی کفم نهی، و ره عاشقی به پیش،  
 دیوان خود مگر، بدر عالم گرو کنم.

## \* رباعی \*

معراج سعود خویشتن باید بود،  
 معراب سجود خویشتن، باید بود.  
 ابواب حریم خویشتن باید بود،  
 فراش رجود خویشتن باید بود.

## \* رباعی \*

فیضی قدم چند، ز خود برتر نه،  
 از خود بدر او زخت بر در نه.  
 بر خویشتن در در لخته دیده به بند،  
 و انگاه در صد قفل ز سرگان بر نه.

و از منقوی او ست.

تا بجهه در یوزه این در شدم،  
 تا بدل دوست، توفکر شدم.  
 کم طلبیدم، گهرم پیش رفت،  
 بس بفشتمم قدمم پیش رفت.

## خواجه حسین ثنای، مشهدی.

از مشهد طوس، بخدمت حضرت خلیفه آلهی رسیده، مشمول مواعج خسروانه شد. و دیوان شعر و کتاب مثنوی دارد. و اقسام شعر را، خوب، و استادانه، می گفت؛ و از شعرای وقت امتیاز داشت. \* رباعی \*

ترک مستم چو کله گوشه یغما شکند،  
نقد دلها برد از طوره و دریا شکند.  
هرگز نهدی خوی تو بخطای فرسد،  
که نه بر عارض دل رنگ تمنا شکند.

\* بیت \*

چنان ناز ریزد ز پا تا سرش، که رفتن توان باز از بسترش.  
در تعریف سرما گفته - \* قطعه \*

شوی ز اضطراب دلم آه اندم،  
که بر دل زنی زخم، و خنجر بلرزد.  
سخن در عبارات مکرر نماید،  
ز بس شخص از پای تا سر بلرزد.  
بدن را چنان لرزه کردند عادت،  
که ترسم مگر پای معشور بلرزد.

## ملا عرفی شیوازی.

جوانی بود، صاحب فطرت، و فهم عالی داشت؛ و اقسام شعر نیکو گفتی، اما از بس عجب، و نخوت پیدا کرده بود، تا از دلها افتاد، و به پیری رسید. و در عنفوان جوانی بمرض اسهال در گذشت؛ و دیوان

شعر، و مثنوی دارد. بر سبیل یادگار، این چند بیت از و تحریر یافت.

\* بیت \*

فردا، که معاملان هر فن طلبند،  
 حسن عمل، از شیخ و برهمن طلبند.  
 ز آنها که دروده، جوئی نستانند،  
 ز آنها که نکشته، بخورمن طلبند.  
 کسی که تشنه لب ناز ست، میداند،  
 که موج آب حیاتست جبین پیشانی.  
 ای مسیحا اثری با نفست نیست، ملافه؟  
 امتحانی بکن انیک دل بیماری نیست.  
 فابل درد محنت کس نباید در وجود،  
 رنگ و زوی خویش را هرکس بدستانی شکست.  
 عشق میگویم و میگویم زار،  
 طفل نادانم و اول سبق است.

## ملا شیروی لاهوری.

اگرچه عامی بود و کسب فضایل نغموده، اما در شعر مناسبتی  
 تمام داشت. وجودت فهم وحدت طبعش، بعدی بود، که در اندک  
 زمانی، قصیده ترتیب داد؛ و این چند بیت ازو ست. \* بیت \*

چنان فریفته شد دل جمال سلمی را،  
 که با دلست بدر کشتگی تسلی را.  
 هجوم ناز، چنان کرد، و پیش بار گرفت،  
 که راه نیست دران تنگنا تمنی را.

و در مدح نیر اعظم هزار بیت گفته؛ و آنرا شمع جهان افروز، نام کرده، تمام آن مقطعات ست، از آن جمله این قطعه نوشته.

\* قطعه \*

در عشق کسان اسپر محنت،  
بسیار شنیده ام، کسان را.  
معشوق دل آفتاب باید،  
امید بسآرزو رسان را.  
چرا ای اشک، در چشم از وداع یار میگری،  
کجا بودی که اکنون مانع دیدار میگردی؛  
سرایا جانی، ای باد صبا در قلب شوقم،  
سرت کردم مگر در گوی او بسیار میگردی.

### ملا قیدی شیرازی .

از مکه، بملازمت حضرت خلیفه الهی رسیده، بعدایات پادشاهانه سرفراز گشت. و در فتح پور سیکری، در گذشت. و در سفر کابل، باین فقیر همخانه بود. این ابیات ازوست.

\* بیت \*

متاع شکوه بسیار ست، عاشق را همان بهتر،  
که جز در روز بازار قیامت بار نکشاید.  
گو بمیروم من، و غیبری بوداعش نرسد،  
ساربان گرم حدی باش که محمول برود.  
کدام مرهم لطف از تو برداست مرا،  
که جان گداز تر از داغهای حسرت نیست.  
ای قدم نهاده هرگز از دل تنگم بسوز،  
حیرتی دارم که چون در هر دلی جا کرد.

## یادگار حالتی .

از طائفه چغتایست ، در سلک سپاهیان حضرت خلیفه الهی ،  
انتظام داشت ، و این ابیات ازو ست .

\* بیت \*

نماند ، آنقدر از گریه آب در جگرم ؛  
که مرغ تیر تو منقار تر تواند کرد .  
بجای رشته پیراهنت ، ای کاش من باشم ،  
باین تقرب شاید ، با تو در یک پیرهون باشم .

## قاسم ارسلان .

مشهدیست ، در ماوراء النهر نشو و نما یافته ، سالها در خدمت حضرت  
خلیفه الهی گذرانیده ؛ خط نستعلیق خوب می نوشته ، وسعت مشرب  
داشت ؛ و دیوان شعر دارد ؛ ازو ست -

\* بیت \*

ای نیمجان آمده بر لب ، ترا چه قدر ؛  
جائیکه یک نگاه بصد جان برابر ست .  
لفظ و معنی بحال من گیرند ،  
بی تو چون روی در کتاب کنم .  
گریان چو بسر منزل احباب گذشتیم ؛  
صد مرتبه ، در قدم از آب گذشتیم .

## محمد مومن کنک .

با خانطان می باشد ؛ و شعر نیکو میگوید ؛ و این اشعار ازو ست .

## \* بیت \*

چنان بهانه طلب کشته در جفا، که اگر،  
 بخاطرش رسم، این هم گناه می باشد.  
 تو رسم رسم بکعبه مقصود، بگذرم،  
 از دست این شتاب، که در طیفنت منست.

## انقاما بازینخان .

گو که میباشد، ازوست .

صد نامه درد کلک شوقم پرداخت،  
 در راه نسیم نوبهاری افداخت .  
 از بخت بدم، یکی بجانان فرسید،  
 گویا که، نسیم نیز با بختم ساخت .

## میوزا حسن .

جوانیست، از علم تاریخ بهره مند، و در ملازمت حضرت شاهزاده  
 سلطان سلیم می گذرد .

## ملک محمود پیاره گجراتی .

بفضایل و کمالات آراسته بود . و از زوق و حال چاشنی تمام داشت .

\* مطلع \*

این مطلع ازوست :

دارم دل گردان، که من قبله نما می خوانمش ؛  
 او سوی ابرویش کشد، هر چند می گردانمش .



## شیخ رهائی .

از نسل شیخ زین الدین خافی است . دیوان شعر دارد . و خمسه را تقلید کرده . همه عمر در درگاه گذرانید . ازو ست . \* شعر \*

ز تاب قهر نشان مرا میانه آتش ،  
بفراز گرم کذی از کرانه آتش .  
بفکر آن دهن تگ ، و ابرو چو هلال ،  
همان شدم ، که نیارد مرا کسی بخيال .

## میر دوری .

خوشنویس ، که حضرت اورا خطاب کاتب الملک داده بودند ؛ صاحب دیوانست ؛ این بیت ازو ست . \* شعر \*

که در درون دیده ، و که در دل حزینی ،  
از شوخی که داری ، بکجا نمی نشینی ،

## فکری سید محمد جامه باف .

سالها در خدمت حضرت خلیفه الهی گذرانیده . در رباعی امتیاز دارد . چون همه وقت ، رباعی گفتی . بمیر رباعی مشهور ست ؛ ازو ست .

\* رباعی \*

آن روز ، که آتش محبت افروخت ،  
عاشق روش عشق ز معشوق آموخت .  
از جانب درست ، سرزد این سوز و گداز ؛  
تا سر گرفت شمع ، پروانه بسوخت .